خاطراه ای از مرحوم شیخ محمد عبده رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات

صهباءیغمائی، حسن

از شخصیت‏هائی که جانشین نداشتند یکی هم مرحوم شیخ محمد عبده رئیس دادگاه‏ عالی انتظامی قضات بود که هنوز هم پس از سالهای زیادی که از درگذشت او می‏گذرد نظرات ابتکاری و صائب او در دستگاه قضائی زبان‏زد قضات و وکلای دادگستری است.

مردانی را که مرحوم داور در ابتدای تشکیلات دادگستری برحسب اختیارات قانونی‏ بمناصب عالی قضائی گماشت عموما درس‏خوانده و ملا و اهل تقوی بودند که مرحوم‏ عبده هم یکی از آنها بود لکن خصوصیتی داشت که مرحوم داور برای ریاست دادگاه‏ انتظامی همان خصوصیت را منظور داشت و الحق شایسته‏تر از عبده برای مقام مزبور در آنزمان کسی نبود و بعدا هم پیدا نشد و آن خصیصه که واقعا یک امنیت شغلی و مقامی‏ جهت عموم قضات تأمین کرده بود-قوت اراده و عدالت‏خواهی و شهامت او در قضایا بود که امکان نداشت قاضی‏ای را بسفارش این و آن یا ملاحظه فلان و بهمان بدون قصور یا تقصیر محکوم و یا بالعکس با وجود خطا و اشتباه تبرئه نماید و عموما او را باین صفات‏ می‏شناختند و توقعی هم نداشتند بارها اتفاق افتاده بود که وزراء دادگستری سفارشی‏ کرده بودند برای ترفیع یا تعقیب قضات که بی‏مورد بوده و مرحوم عبده زیر بار نرفته بود.

مثلا بخاطر د ارم که قبل از وقایع شهریور 1320 قاضی‏ای‏1رئیس کل دادگاههای‏ استان مرکز بود و موعد ترفیعش از پایه 8 به 9 یا از پایه 9 به 10 قضائی رسیده بود معمول‏ این بود و الان هم هست که اگر وزارت عدلیه استحقاق قاضی را از حیث توقف در پایه‏ مادون احراز کرده باشد ترفیع او را از دادگاه انتظامی تقاضا میکند در مورد آن قاضی هم‏ پیشنهاد از طرف وزارت‏خانه شده بود دادگاه انتظامی طبق قانون بوسیلهء بررسی پرونده‏ هائی که آن قاضی رسیدگی نموده تشخیث باید بدهد که این قاضی لیاقت نیل به ترفیع‏ را دارد یا نه و قبول یا رد کند.

در مورد این شخص دادگاه انتظامی رای داده بودند از ملاحظه سه فقره پرونده قضائی‏ مورد اقدام ایشان ترقی علمی یا عملی مشهود نشد و لذا ترفیع ایشان مردود است.

این رأی در محیط آنزمان دادگستری مثل توپ صدا کرد و شاید همین رأی موجب‏ شد که شخص مزبور هم پس از نیل بمقام وزارت نسبت بمرحوم عبده و دیگر قضات دیوان‏ کشور اقداماتی کرد که شایسته مقام قضائی نبود و بالاخره دودش بچشم همه و خودش رفت‏ باری خاطره‏ای که از مرحوم عبده دارم موضوع دیگری است و این مقدمه از باب شاهد مثال‏ و تمهید مقدمات مقال ذکر شد.

باری سه نفر از قضات دادگستری که یکی بازپرس و یکی دادستان و یکی رئیس دادگاه‏ شهرستان در یکی از شهرستانها بودند یک نفر قاضی دادگستری را باتهامی بازداشت‏ می‏کنند بدون آنکه قرار تعلیق او از دادگاه انتظامی صادر شده باشد و پس از پایان کار آن‏ قاضی بازداشت‏شده شکایت بدادگاه عالی انتظامی می‏کند که اگر من مرتکب قتل عمد هم‏ میشدم قبل از صدور اجازه از دادگاه انتظامی تعقیب و بازداشت من جائز نبوده است چه‏ رسد باتهامی که بدستاویز آن مرا بازداشت کرده‏اند؟قضات طرف شکایت دفاع می‏کنند که در قوانین مملکتی ماده‏ای که بموجب آن قضات دادگستری مصونیت داشته باشند و نتوان آنها را تعقیب کرد ندیده‏ام و تقاضای رد شکایت شاکی را داریم-مرحوم عبده پس از بررسی‏ مدافعات مزبور رأی داد باین که((قضاتی که تا این حد از اصول مسلمه قضائی بی‏اطلاع باشند که نفهمند و ندانند که صاحبان مشاغل قضائی را قبل از صدور اجازه از دادگاه عالی‏ انتظامی و صدور قرار تعلیق از خدمات قضائی به هیچ عنوان نمی‏توان تعقیب و بازداشت کرد اساسا صلاحیت تصدی مشاغل قضائی را ندارند و هر سه نفر بانفضال ابد از خدمات قضائی‏ محکوم میشوند)).

ممکن است در بادی امر حکم مزبور قدری شدید بنظر آید ولی نحوه استدلال می- رساند که اگر قضات مزبور دفاع را بنحو دیگر می‏کردند و خود را به نفهمی که اشد از تخلف انتسابی است نمیزدند شاید مرحوم عبده این‏قدر شدت عمل بخرج نیمداد چه در مورد دیگری بخاطر دارم که بازپرس یک منطقه مرزی مورد شکایت اداره کل گمرک قرار گرفته بود باین که با وجود فسخ قرار رد تقاضای بازداشت متهم بقاچاق در دادگاه‏ شهرستان معذلک از صدور قرار بازداشت متهم امتناع ورزیده است.

توضیح آنکه قانون می‏گوید پس از وصول پرونده قاچاق نزد بازپرس-باید نسبت‏ به بازداشت یا رد بازداشت متهم اظهار نظر شود و قرار بازداشت از طرف ادارهء گمرک‏ قابل شکایت در دادگاه شهرستان است و در صورت فسخ قرار در دادگاه شهرستان بازپرس‏ مکلف است در این‏باره قرار بازداشت صادر نماید-ولی در مورد بالا بازپرس صریحا تخلف کرده بوده کیفر خواست انتظامی را آورد نزد نگارنده و مشورت کرد که چه جواب‏ بدهم بهتر است؟پرسیدم چرا این تخلف را کردی؟جواب داد حقیقت این است که اصلا از این قانون خبر نداشتم-دیدم راست میگوید ماده واحدی چند سال بعد ظاهرا بتقاضای وزارت دارائی بتصویب رسیده و بازداشت را در بار دوم الزامی کرده است و با تشتت قوانین یک قاضی گاه ممکن است اشتباه کند باو گفتم جواب بنویس که اداره گمرک‏ تقاضای بازداشت متهم به قاچاقی را از من کرد.من پرونده را خواندم دیدم دلیل ندارد لذا تقاضای گمرک را رد کردم پس از گذشتن چند هفته دوباره همان پرونده را آوردند و گفتند بموجب حکم دادگاه شهرستان قرار شما فسخ شده حالا قرار بازداشت متهم را صادر کنید جواب دادم من یک بار نظر خودم را ابراز کرده‏ام و از صدور قرار بازداشت‏ خودداری کردم و عقیده‏ام این بود که در دستگاه قضائی هر قاضی باید طبق عقیده خود رأی بدهد و نمی‏توان قاضی را مجبور کرد که طبق نظر مقام دیگر رأی بدهد.ولی حالا می‏فهمم اشتباه کرده بودم زیرا برخلاف عقیده اصلی من قانون‏گذار مرا مجبور ساخته بوده‏ که طبق نظر دادگاه شهرستان رای بدهم این است که اقرار میکنم اشتباه کرده‏ام ولی تقاضا دارم دادگاه انتظامی هم عنایت بفرمایند آیا اشتباه من بزرگتر است یا اشتباه قانونگذار که برخلاف اصول مسلمه قضائی عقیده مقامی را بر مقامی تحمیل کرده است؟همکار من‏ جواب را بهمین ترتیب تنظیم کرد و بتهران فرستاد پس از چندین سال این همکار قضائی‏ را دیدم پرسیدم نتیجه آن پرونده انتظامی چه شد چون آن صحبت را در کرمانشاه چندین‏ سال پیش کرده بودیم و بعد چند سال یکدیگر را ندیده بودیم همکار من جواب داد خدا رحمت کند مرحوم عبده را در آنمورد حکم داد که چون مدافعات قاضی مشتی عنه‏ دلالت بر توجه او باصول مسلمه قضائی و حقوقی دارد و تخلفش فقط غفلت است لذا به‏ اخطار بدون درج در برگ خدمت محکوم میشود.

حالا از مفاهیم همین آرائی که مرحوم عبده صادر کرد،می‏توان بطرز فکر و شخصیت‏ قضائی و واقع‏بینی او پی برد و بررسی این دفتر خاطرات شاید برای جوانهائی که در مشاغل قضائی خدمت می‏کنند خالی از فایده نباشد.

(1)-توضیح آنکه در آن اوقات ترفیعات قضائی مخصوصا در مراتب پایه‏ها 10 و 11 بصورتی که امروزه اعطاء میشود نبود شرایط خیلی سنگینی داشت از جمله نوشتن سه‏ مقاله که در مجله حقوقی درج شده باشد و هیئتی که مقاله‏ها را قابل درج تشخیص‏ میداد(مرحوم مشکان طبسی و مرحوم میرزا سید محمد فاطمی و مرحوم عبد العلی‏ لطفی و جناب آقای دکتر خوش‏بین و یکی دو نفر دیگر بودند که غالبا می‏نوشتند (قابل درج نیست)خلاصه بسهولت کسی نمی‏توانست ترفیع آنهم پایه 9 و 10 و 11 بگیرد ولی حالا آن شرائط سنگین وجود ندارد و این قبیل سخت‏گیریها صورت نمی‏گیرد.